

سعید میر ترابی*

چکیده:

یکی از برجسته‌ترین مباحث در قلمرو تئوریهای توسعه یافتگی، رابطه دسترسی به منابع طبیعی و کیفیت و میزان دموکراسی در کشورهایی است که منبع اصلی درآمد آنان برخاسته از استخراج است. نگرشهای متفاوت در این خصوص به وسیله صاحب نظران مطرح گشته است. با توجه به اینکه متغیرهای متعددی دخیل در حیات دادن یا ممانعت از شکل‌گیری دموکراسی هستند، قطعیت در خصوص چگونگی تأثیر گذاری منابع طبیعی بر فرایند و حیات دموکراتیک امکان پذیر نمی باشد. آنچه مهم است این می باشد که با توجه به شرایط خاص هر جامعه است که می بایستی به جواب این پرسش پرداخت. نفت به عنوان یکی از شاخص ترین منابع ضروری برای توسعه یافتگی و دستیابی به معیارهای مطرح صنعتی شدن با توجه به شرایط موجود در هر جامعه است که اثرات منفی و یا مثبت خود را بر پدیده دموکراسی نشان می دهد.

کلید واژه ها: دموکراسی، منابع طبیعی، نفت، دولت رانتیر

* استادیار علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد چالوس

فصلنامه مطالعات خاور میانه، سال چهاردهم و پانزدهم، شماره ۴ و ۱، زمستان ۱۳۸۶ و بهار ۱۳۸۷، صص ۶۱-۹۸

یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین موضوعاتی که صاحب‌نظران مسایل نفت و سیاست را ظرف سه دهه اخیر به خود مشغول کرده، بررسی آثار ثروت نفت بر سطح دموکراسی در کشورهای متکی به صدور منابع طبیعی است. در این ارتباط مطالعاتی گسترده با رویکردهایی مختلف صورت گرفته و نتایج و یافته‌هایی متفاوت و حتی متعارض به دست داده شده است. این مقاله به بررسی ادبیات نظری موجود در این حوزه اختصاص دارد، با این تفاوت که به طور عمده به مطالعات کمی درباره آثار نفت بر دموکراسی می‌پردازد.

افزایش چشمگیر بهای نفت از سال ۲۰۰۳ به بعد و پی‌گیری راهبرد ترویج دموکراسی از جانب قدرتهای بزرگ به ویژه در منطقه نفت خیز خاورمیانه، بار دیگر بحثهای داغی را میان صاحب‌نظران در خصوص نوع رابطه میان نفت و دموکراسی برانگیخته است. هواداران نظریه‌های دولت رانتیر و بلای منابع، به طور کلی رویکردی منفی در خصوص آثار رانتهای حاصل از فروش منابع طبیعی بر دموکراسی اتخاذ کرده‌اند. این صاحب‌نظران، سازوکارهای متعددی را در تشریح آثار منفی رانتهای نفتی بر دموکراسی توضیح داده‌اند. با این حال می‌توان گفت ظرف چند سال اخیر، به تدریج مخالفت‌هایی با ایده کلی ممانعت نفت از دموکراسی از جانب برخی از صاحب‌نظران همچون مایکل هرب و بنیامین اسمیت مطرح شده است. انتقادهای این صاحب‌نظران، زوایای جدیدی را برای بررسی آثار ثروت نفت بر دموکراسی در کشورهای در حال توسعه گشوده است. نظر به گستردگی این مباحث و یافته‌های متفاوت هریک، تصمیم گرفته شد ادبیات مربوط پیوند میان رانتهای نفتی و دموکراسی به دو دسته مطالعات کمی و کیفی تفکیک شود. در عین حال که باید توجه داشت مباحث مربوط به هریک از این دو دسته را می‌توان بر اساس معیارهایی دیگر تقسیم کرد.

آیا ثروت نفت به واقع بر سطح دموکراسی در یک کشور اثری منفی بر جای می‌گذارد؟ آیا می‌توان تفکیکی میان آثار مثبت و منفی نفت بر دموکراسی قائل شد و بعد به اندازه‌گیری هریک از این آثار پرداخت؟ در این صورت، آیا اثر مثبت ثروت نفت بر دموکراسی بیشتر است یا اثر منفی رانتهای نفتی بر دموکراسی؟ آیا در تشریح نوع پیوند میان ثروت منابع طبیعی و سطح

دموکراسی، روابط میان متغیرها را باید از نوع روابط همبستگی در نظر گرفت یا روابط علت و معلولی؟ سهم اثرگذاری ثروت نفت بر دموکراسی در مقایسه با دیگر متغیرهای تاثیرگذار بر دموکراسی تا چه اندازه است؟ دیگر متغیرها همچون درآمد سرانه کشور، وضعیت منطقه‌ای دموکراسی و... چه تاثیری بر سطح دموکراسی بر کشورهای صادرکننده نفت بر جای می‌گذارند؟ آیا می‌توان آثار ثروت نفت بر دموکراسی را از آثار دیگر متغیرها به طور کامل تفکیک کرد؟ این مقاله نشان می‌دهد که پاسخهای متفاوت صاحب نظران به این پرسشها، چگونه به یافته‌هایی متفاوت در زمینه آثار ثروت نفت بر دموکراسی در کشورهای در حال توسعه منجر می‌شود. مباحث این فصل به طور عمده با تکیه بر مطالعات روبرت بارو،^(۱) مایکل راس، مایکل هرب و کوین تیسوئی^(۲) ارائه شده است.

آزمون آثار نفت بر دموکراسی

این ادعا که صرف ثروت نفت از دموکراتیزه شدن جلوگیری می‌کند، پیش از اقدام راس به لحاظ آماری به شیوه‌ای دقیق مورد آزمون قرار نگرفته بود. در اکثر مطالعات کمی درباره دموکراسی، ثروت نفت به عنوان یک متغیر توضیح دهنده دموکراتیزه شدن مورد توجه واقع نشده است. در شمار قابل توجهی از این گونه مطالعات به این مسئله اذعان شده است که کشورهای نفت خیز ویژگی‌هایی عجیب دارند، اما در این مطالعات تلاش چندانی برای توضیح این مسئله صورت نگرفته است.

برای مثال، پرزورسکی و همکارانش به سادگی این گونه کشورها را از پایگاه داده‌های خود حذف کردند؛ یعنی کشورهایی که «نسبت مواد سوختی صادراتی شان، در سالهای ۸۶-۱۹۸۴ از ۵۰ درصد کل صادرات بیشتر بوده است.» این معیار غیر متعارف، شش کشور نفت خیز را از دایره مطالعات آنها خارج کرد. همه این کشورها در شبه جزیره عربستان واقع شده‌اند.^۱ در عین حال در مطالعات روبرت بارو درباره دموکراسی، متغیری ساختگی^(۳) برای

1. Robert Baro

2. Kevin Tsui

3. Dummy Variable

دولتهایی که صادرات نفت آنها دست کم دو سوم صادراتشان را تشکیل می دهد و حداقل معادل یک درصد از کل صادرات نفت جهان است، در نظر گرفته شده است.^۲ این متغیر به لحاظ آماری حائز اهمیت است و رابطه همبستگی منفی با دموکراسی دارد. با این حال، در مطالعات پرزورسکی و همکارانش، متغیر ساختگی مورد استفاده، تفکیکی دلبخواهی میان «دولتهای نفتی» و «دولتهای غیرنفتی» ایجاد می کند. این تفکیک متضمن آن است که نفت تا زمانی که به آستانه خاصی نرسد، تأثیر چندانی بر نوع رژیم سیاسی ندارد و یا اساساً فاقد هرگونه قدرت تأثیرگذاری است.

مایکل راس برای بررسی ادعای ممانعت نفت از دموکراسی، سه پرسش عمده در این ارتباط مطرح و پاسخ آنها را جستجو می کند. این پرسشها عبارتند از:

۱. آیا هنگامی که دیگر متغیرهای مرتبط ثابت فرض شوند، رابطه همبستگی معتبری میان نفت و اقتدارگرایی وجود دارد؟

۲. آیا این ادعا را می توان هم به فراتر از خاور میانه و هم به فراتر از نفت (دیگر مواد معدنی) عمومیت بخشید؟

۳. اگر نفت در برابر دموکراسی مانع ایجاد می کند، ساز و کار علت و معلولی آن چگونه است؟^۳

مدل نظری مایکل راس

راس برای آزمون ادعای ممانعت نفت از دموکراسی، مدلی را برای پیش بینی انواع رژیم ارایه می کند و این مدل را با بهره گیری از یک روش که به شکلی معقول تعمیم یافته است، مورد آزمون قرار می دهد. در این روش مجموعه ای از داده های زمان مند مربوط به همه دولتهای دارای حاکمیت که در فاصله سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۷ جمعیتی بیش از یکصد هزار نفر داشته اند، مورد استفاده قرار گرفته است. این مدل، پنج متغیر علی را که بر مبنای مطالعات سابق بیشترین تأثیر را بر دموکراسی برجای می گذارند، در بر می گیرد. این مدل همچنین شامل متغیرهایی است که از طریق آنها ثروت نفت و معدنی یک کشور اندازه گیری

می شوند. از این طریق می توان بررسی کرد که آیا این متغیرها قادرند توضیحی درباره سطح دموکراسی در یک کشور ارائه کنند یا خیر؟

نخستین متغیر به سطح درآمد مربوط می شود که از طریق محاسبه لگاریتم طبیعی (GDP) سرانه که با معیار برابری قدرت خرید (PPP) اصلاح شده، اندازه گیری می شود. از زمان طرح نظریه لیپست، درآمد سرانه به عنوان یکی از متغیرهای همبسته با دموکراسی مورد پذیرش عموم صاحب نظران قرار گرفته است. اعتبار این نوع رابطه در پی مطالعات اخیر راس بورخارت^(۱) و مایکل لوئیس - بک،^(۲) لاندراگان^(۳) و پوله^(۴) و همچنین پرزورسکی، لیمونگی و بارو، مورد تأیید مجدد قرار گرفته است.^۵

دومین متغیر، کنترل اسلام است که نشانگر درصد جمعیت مسلمان هر کشور در سال ۱۹۷۰ است. در مطالعات سابق خاطر نشان شده است که کشورهای واجد جمعیت بزرگی از مسلمانان، در مقایسه با کشورهای غیر مسلمان، عموماً ویژگیهای دموکراتیک کمتری دارند. در میان دسته بندیهای مختلف دینی که توسط بارو مورد آزمون قرار گرفته اند، متغیر اسلام (که با روشی یکسان و مجموعه ای واحد از داده ها اندازه گیری شده) [در مقایسه با دیگر ادیان] بیشترین و به لحاظ آماری مهم ترین تأثیر را بر نوع رژیم یک دولت داشته است.^۶ قرار دادن متغیر اسلام در این مدل از اهمیت خاصی برخوردار است. علت این است که بسیاری از کشورهایی که ثروت معدنی انبوهی دارند، جمعیت مسلمان بزرگی را در خود جای داده اند. این مسئله تنها در خاورمیانه مشهود نیست، بلکه در بخشهایی از آسیا (اندونزی، مالزی و برونئی) و آفریقا (نیجریه) نیز به چشم می خورد.

سومین متغیر، کنترل سازمان همکاری اقتصادی و توسعه یا OECD است. محققان پیش از این دریافته اند که کشورهای صنعتی پیشرفته عضو OECD در مقایسه با کشورهای در حال توسعه در دوره پس از جنگ جهانی دوم، از احتمال دموکراتیک شدن بسیار بیشتری

1. Ross Burkhart
2. Michael Lewis-beck
3. Londregan
4. Poole

برخوردار بوده اند. این مطلب حتی پس از در نظر گرفتن تأثیر عامل درآمد و دیگر عوامل مرتبط نیز صادق است. اجماع نظری در توضیح چرایی این مسئله میان کارشناسان وجود ندارد. گروهی آن را به تجربه تاریخی منحصر به فرد غرب نسبت داده اند و گروهی دیگر تأثیر فرهنگی پروتستانیزم و یا آثار باقی مانده ناشی از استعمار غرب در کشورهای غیر غربی را مورد توجه قرار داده اند. همچنین وجود «یک نظام جهانی» که طی آن چشم انداز توسعه کشورهای غیر غربی «حاشیه ای» محدود می گردد نیز در توضیح این چرایی ذکر شده است. این بحث معقول به نظر می رسد که شاید قائل شدن به هر نوع اثر ضددموکراتیک برای نفت و مواد معدنی بی پایه باشد و علامت اصلی این اثر به موقعیت اکثر کشورهای صادرکننده مواد معدنی و سوختی باز گردد که در جهان غیر غربی قرار گرفته اند. بدین ترتیب، استفاده از متغیر OECD این امکان را فراهم می کند که هر نوع اثر خاص مرتبط با غرب را بر نوع رژیم یک کشور بدون اتخاذ موضعی درباره سازوکار تأثیرگذاری موجود در ورای این متغیر، ثابت نگه داریم.^۷

چهارمین متغیر، کنترل رژیم ۵-t است که در واقع متغیر وابسته تحقیق در فواصل زمانی پنج ساله است. قرار دادن این متغیر در سمت راست معادله به سه دلیل صورت گرفته است. اول اینکه، مهم ترین تأثیر بر نوع رژیم یک کشور ممکن است خط سیر تاریخ خاص خودش را داشته باشد، به همین علت متغیر کنترل رژیم ۵-t به ما کمک می کند که هر نوع ویژگی خاص تاریخی یا فرهنگی یک کشور را که ممکن است در دیگر متغیرهای موجود در سمت راست معادله مدنظر قرار نگرفته است، به حساب آوریم. سرانجام این مدل، شامل مجموعه ای از ۲۶ متغیر ساختگی دیگر است. یعنی یک متغیر به ازای هر سال بین ۱۹۷۱-۹۷ که تحت پوشش داده های مورد نظر قرار دارد. این کار برای جلوگیری از همبستگی خودکار صورت می گیرد. این متغیرها به این خاطر مدنظر قرار می گیرند که دو نوع اثر متکی به زمان را کنترل کنند. نخستین اثر به جنگ سرد مربوط می شود که احتمالاً در برابر بسیاری از روندهای گذار به دموکراسی، مانع ایجاد کرده است. دومین اثر به آثار سرایت کننده ای مربوط می شود که دولتها را در جنوب و شرق اروپا، آمریکای لاتین و زیر صحرای آفریقا در رمانهایی متفاوت تحت تأثیر خود قرار دادند. اینها مناطقی هستند که در

آنجا مراحل اولیه گذار به دموکراسی تحت تأثیر احتمال گذارهای بعدی در کشورهای هم جوار قرار گرفت.

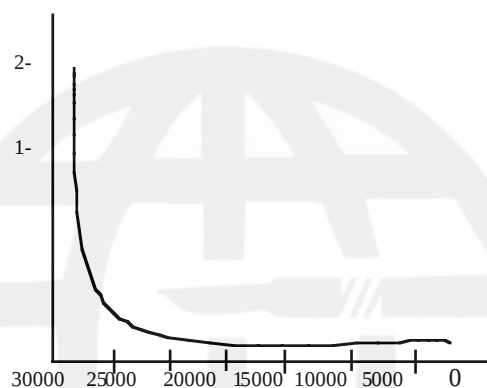
یافته‌های آماری مطالعات راس

راس از مطالعات آماری خود به این نتیجه می‌رسد که هم نفت و هم مواد معدنی، آثار ضددموکراتیک قدرتمندی بر نوع رژیم برجای می‌گذارند. اثر این دو متغیر بر ماهیت رژیم تا حد زیادی شبیه به یکدیگرند اما اثر مواد معدنی تا حدی بیشتر است. راس در این راستا اظهار می‌دارد که ثروت نفت و مواد معدنی، ویژگیهای ضد دموکراتیک قابل ملاحظه‌ای دارند. به زبان آماری، افزایش یک واحد در انحراف معیار متغیر نفت، سبب کاهش ۰/۴۹ واحد در مقیاس صفر تا ۱۰ دموکراسی در یک دوره پنج ساله می‌شود. در حالی که افزایش یک واحد در انحراف معیار متغیر مواد معدنی، سبب کاهش ۰/۲۷ مقیاس ذکر شده می‌شود.

بنابراین دولتی که به صادرات نفت به شدت وابسته است (در حد وابستگی آنگولا، نیجریه و کویت در سال ۱۹۹۵)، تنها به سبب ثروت نفت خود به میزان ۱/۵ واحد در مقیاس دموکراسی با نقصان مواجه می‌شود. در حالی که دولتی که به همان میزان به صادرات مواد معدنی وابستگی داشته باشد، ۲/۱ واحد را در مقیاس دموکراسی از دست خواهد داد.^۸ مدل نظری راس همچنین متضمن آن است که اثر منفی ثروت نفت یا مواد معدنی بر دموکراسی ممکن است تا اندازه‌ای به واسطه افزایش سطح درآمد کشور، کاهش یابد. آنچه به پیچیدگی مسئله می‌افزاید، این است که تأثیر نفت و مواد معدنی بر رژیم یک کشور، حالتی خطی ندارد. در واقع میزان این تأثیرگذاری به سطوح درآمدی پیشین کشور متکی است. همان‌طور که نمودار شماره یک نشان می‌دهد، اثر حاشیه‌ای نفت بر دموکراسی زمانی بیشتر است که صادرات نفت، بخشی کوچک از اقتصاد را تشکیل می‌دهد. این اثر هنگامی که اتکای کشور به صادرات نفت بیشتر می‌شود، کاهش می‌یابد. بارو و پرزورسکی و دیگران، خاطرنشان کرده‌اند که ثروت نفت زمانی اهمیت می‌یابد که صادرات آن به میزانی غیر معمول افزایش پیدا کند. در حالی که راس دقیقاً عکس این دیدگاه را نتیجه‌گیری می‌کند؛ یعنی هر بشکه

نفت به دموکراسی آسیب وارد می کند و این آسیب در کشورهای فقیر نفتی در مقایسه با کشورهای ثروتمند نفتی بیشتر است.

نمودار ۱. درآمد سرانه پیش از کشف ثروت نفتی (به دلار آمریکا)



نمودار شماره ۱: اثر افزایش ده میلیارد دلاری درآمد سرانه حاصل از صادرات نفت بر ماهیت رژیم با توجه به سطح درآمدی پیش از این افزایش.

این نمودار اثر خالص پیش بینی شده صادرات نفت را بر متغیر صفر تا ۱۰ معرف ماهیت رژیم نشان می دهد. در این نمودار کشوری فرضی با ۲۰ میلیون جمعیت مورد نظر قرار داشته است که درآمد سرانه آن در سال به ۱۷۲۰ دلار می رسد. بدین ترتیب، نمونه ای فرضی با آماری در حد متوسط در این نمودار مورد استفاده قرار گرفته است. توجه داشته باشید که مقیاس مربوط به محور y منفی است.

تشدید آثار منفی ثروت نفت در کشورهای فقیر

راس با آزمون مدل نظری خود همچنین به این نتیجه می رسد که ثروت نفت و مواد معدنی در کشورهای فقیر در مقایسه با کشورهای ثروتمند آسیب بیشتری به دموکراسی وارد می کند.

فرض کنید کشوری با درآمد سرانه هشتصد دلار در سال یعنی در حدود چاد، موزامبیک و یمن موجود است که جمعیتی در حد ۲۰ میلیون نفر را در خود جای داده است و نفتی صادر نمی کند. در این حال، میدانی نفتی در این کشور پیدا می شود که قادر است هر سال به میزان ۱۰ میلیارد دلار نفت تولید کند و همه آن صادر می شود. این ثروت جدید، به طور هم زمان، درآمد سرانه کشور مورد نظر (اثر مثبت برای دموکراسی) را افزایش می دهد و در عین حال متغیر نفت را که بر ماهیت رژیم تأثیر می گذارد، بالا می برد. (اثر ضدموکراتیک) مدل نظری راس پیش بینی می کند که پس از پنج سال، حکومت در کشور مورد نظر خصلت دموکراتیک کمتری خواهد داشت و در مقیاس مورد نظر برای دموکراسی حدود ۰.۹۳ واحد را از دست خواهد داد.

کشف مشابهی در یک کشور که درآمد سرانه اولیه آن در حد ۱۷۲۰ دلار (نمونه ای در حد متوسط) باشد، با نقصان ۰.۵۴ واحد در مقیاس دموکراسی همراه خواهد شد. حال اگر درآمد سرانه در کشور مورد نظر در حد ۸ هزار دلار باشد (یعنی در سطح کشوری همانند مکزیک و مالزی)، کشف همان میدان نفتی تنها به میزان ۰.۱۶ واحد از مقیاس صفر تا ۱۰ دموکراسی خواهد کاست. این الگوی نظری با مشاهدات تجربی در خصوص کشف میدانهای بزرگ نفتی در کشورهای پیشرفته صنعتی هم خوانی دارد؛ چرا که چنین کشفیاتی در کشورهایی نظیر نروژ، انگلیس و آمریکا، آثار ضد دموکراتیک قابل تشخیصی را به همراه نداشته است. در حالی که تحولاتی مشابه در کشورهای فقیرتر با احتمال تضعیف یا بی ثبات کردن دموکراسی همراه است.^۹

تأثیر عوامل جمعیتی و فرهنگی

راس همچنین در این مدل نظری تأثیر میزان جمعیت را بر نوع رژیم کشورهای نفت خیز مورد بررسی قرار می دهد و به این نتیجه می رسد که رژیم در کشورهای با جمعیت اندک (زیر یک میلیون نفر) در مقایسه با دیگر کشورهای مشابه، خصلت دموکراتیک کمتری می یابد. همچنین، مدل نظری راس نشان می دهد که تأثیر میراث تاریخی و فرهنگی کشورها بر نوع

رژیم آنها قابل توجه است. راس به ویژه در این زمینه اثر میراث تاریخی و فرهنگی خاورمیانه و زیر صحرای آفریقا را مورد بررسی قرار داد و به این نتیجه دست یافته است. وی در آخرین آزمون خود کشورهای حوزه شبه جزیره عربستان (بحرین، کویت، عمان، عربستان، قطر، امارات و یمن) را مورد توجه خاص قرار می دهد. علت این است که این کشورها دارای جمعیتی اندک و پراکنده، نظامهای پادشاهی و حجم بسیار عظیمی از منابع معدنی سوختی هستند و ممکن است این وضعیت خاص، تأثیر ویژه ای بر ماهیت رژیم در این منطقه داشته باشد. راس در آزمون خود به این نتیجه می رسد که به کارگیری متغیر منطقه شبه جزیره عربستان، به میزان ۶۰ درصد از تأثیر متغیر نفت بر ماهیت رژیم می کاهد، اما نفت همچنان تأثیر قابل توجه خود را بر ماهیت رژیم در این منطقه حفظ می کند. راس در نهایت پس از این آزمونها، به این نتیجه می رسد که ادعای ممانعت نفت از دموکراسی هم از نظر اعتبار و هم از نظر کلیت پذیری، ادعای درستی است. بنابراین دولتی که به صادرات نفت یا مواد معدنی متکی باشد، عموماً خصلت دموکراتیک کمتری پیدا می کند. در عین حال که اتکا به صادرات دیگر مواد اولیه چنین اثری در بر ندارد. همچنین اثر منفی نفت بر دموکراسی تنها به شبه جزیره عربستان، خاورمیانه یا زیر صحرای آفریقا محدود نمی شود و تنها کشورهای کوچک را در بر نمی گیرد. این یافته ها عموماً با نظریه دولت رانتیر هم خوانی دارند. یکی دیگر از نتایج مهمی که راس از بررسیهایش به دست می آورد، این است که مهم ترین موانع دموکراسی در کشورها شامل متغیرهای نوع رژیم فواصل زمانی پنج ساله، خاورمیانه و شبه جزیره عربستان می شوند که به معنای انباشته شدن عوامل تاریخی و فرهنگی در هر کشور و در مناطق شبه جزیره خاورمیانه اند. این عوامل ارتباطی با سطح درآمد، ثروت منابع، اسلام و یا وضعیت غیر غربی داشتن، ندارند. این یافته، اهمیت مطالعات موردی دقیق در تشریح ماهیت رژیم در هر کشور را گوشزد می کند.

آزمون سازوکارهای علت و معلولی

راس علاوه بر آزمون میزان اعتبار و کلیت پذیری ادعای ممانعت نفت از دموکراسی،

تلاش کرده است که با بهره‌گیری از مدل تحقیقاتی خود سه سازوکار علت و معلولی را در تشریح علل امتناع نفت از دموکراسی، به بوته آزمون بگذارد.

آزمون اثر رانتیر

راس برای آزمون این فرضیه، سه نشانه^(۱) را به کار می‌گیرد. برای اثر مالیات‌گیری، از متغیر مالیاتها استفاده می‌کند که عبارت است از درصدی از درآمدهای حکومت که از طریق مالیات بر کالاها، خدمات درآمد، سود و تحصیل سرمایه به دست می‌آید. اثر مالیات‌گیری متضمن آن است که دولتهایی که منابع درآمدی خود را از مالیات بر افراد و شرکتها (و بنابراین درجات بالاتری از متغیر مالیاتها) کسب می‌کنند، باید دموکراتیک‌تر باشند. نقطه مقابل، دولتهایی که از دیگر روشها (همچون مالیاتها، تجاری، شرکتهای دولتی، کمکهای خارجی و عوارض ترانزیتی)^(۲) تأمین درآمد می‌کنند، باید اقتدارگراتر باشند. راس اطلاعات مربوط به ۱۰۴ کشور را از گزارشهای صندوق بین‌المللی پول در این ارتباط مورد استفاده قرار داده است. راس برای آزمون اثر هزینه، از متغیر مخارج حکومت استفاده می‌کند. این متغیر معرف مصارف حکومت به عنوان درصدی از GDP است و تمامی هزینه‌های جاری برای خرید کالا و خدمات (شامل دستمزدها و حقوق) در تمامی سطوح حکومت را در بر می‌گیرد. در صورتی که اثر هزینه، معتبر باشد، سطوح بالاتر هزینه‌های حکومت باید به دموکراسی کمتر منتهی شود. راس در همین ارتباط اطلاعات مربوط به ۱۰۴ کشور را از بانک جهانی، ادارات ملی آمار کشورها، بانکهای مرکزی و دیگر سازمانها مورد استفاده قرار داده است.

متغیر سوم نسبت میان هزینه‌های حکومت به GDP است که از طریق سهمی از GDP که به فعالیت حکومت اختصاص یافته، اندازه‌گیری می‌شود. این ارقام بر مبنای بهای بین‌المللی کالاها و خدمات در سال ۱۹۸۵ محاسبه شده‌اند. این متغیر در واقع راهی است که از طریق آن می‌توان به بررسی اثر شکل‌گیری گروه پرداخت. هواداران این اثر می‌گویند در

1. Indicator

2. Right-of-way fees

شرایطی که دستگاه‌های حکومتی بزرگ‌تر (در مقایسه با اقتصاد داخلی) می‌شوند، احتمال اینکه از شکل‌گیری نهادهای مدنی و گروه‌های اجتماعی مستقل جلوگیری کنند، افزایش می‌یابد و در غیاب این گونه گروه‌ها، گذار به دموکراسی با مانع روبه‌رو می‌شود. آزمون‌های راس نشان می‌دهد که سطوح بالاتر مالیات‌های اخذ شده از افراد و شرکتهای همبستگی بالایی با ظهور حکومتی دموکراتیک‌تر دارد. البته مدل نظری راس نشان می‌دهد که اثر مالیات‌ها بر دموکراسی تنها در دوره‌ای کوتاه مدت ظاهر می‌شود. توجیه راس این است که مردم در مواجهه با افزایش سطوح مالیات، یا به سرعت واکنش نشان می‌دهند و یا اساساً هیچ کاری صورت نمی‌دهند.^{۱۰} خاطر نشان می‌شود که مطالعات دیگر کارشناسان نشان داده است اتکای حکومت به درآمدهای مالیاتی به دست آمده از افراد و شرکتهای خصوصی، به شدت تحت تأثیر درآمد سرانه کشور قرار دارد و این تأثیرگذاری جنبه‌ای معکوس دارد؛ بدین معنا که کشورهای فقیر عموماً به درآمدهای مالیاتی بر تجارت متکی‌اند، در حالی که کشورهای ثروتمند اتکای بیشتری بر درآمدهای حاصل از مالیات بر افراد و شرکتهای دارند.^{۱۱}

آزمون اثر سرکوب

راس برای آزمون این فرضیه از دو متغیر بهره گرفته است. نخستین متغیر، نسبت بودجه ارتش به GNP است. این اطلاعات عمدتاً از سازمان موسوم به آژانس کنترل تسلیحات و خلع سلاح^(۱) وابسته به دولت آمریکا در ارتباط با ۱۰۱ کشور در فاصله سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵ به دست آمده‌اند. از آنجا که در کشورهای غنی از منابع، عمدتاً بودجه حکومت سهم بزرگی از اقتصاد را در بر می‌گیرد، این متغیر در مقایسه با متغیر نسبت هزینه‌های ارتش به هزینه‌های حکومت، بهتر عمل می‌کند. متغیر دوم به پرسنل نظامی مربوط می‌شود که طی آن شمار نیروهای ارتش نسبت به نیروی کار اندازه‌گیری می‌شود. البته در اینجا برخی نیروهای شبه نظامی نیز محاسبه می‌شوند؛ یعنی نیروهایی که به عنوان واحدهایی متصل در داخل سازمان خاص خود حضور داشته و از نظر تجهیزات، آموزش و انجام مأموریت، روال منظمی در

1. Arms Control and Disarmament Agency (ACDA)

کار داشته باشند.

راس این اطلاعات را نیز از آژانس کنترل تسلیحات و خلع سلاح در ارتباط با ۱۰۵ کشور در فاصله سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵ به دست آورده است. راس از این آزمون به این نتیجه می‌رسد که ثروت نفت با درجات بالاتری از هزینه‌های نظامی در کشور همبستگی دارد که به نوبه خود این عامل به ایجاد مانع در برابر دموکراسی، گرایش پیدا می‌کند و این همان یافته‌ای است که در اثر سرکوب به آن اشاره می‌شود. با این حال، راس مدرکی در خصوص وجود الگویی مشابه در کشورهای واجد منابع معدنی نمی‌یابد و همچنین شواهدی پیدا نمی‌کند که نشان دهد ثروت معدنی یک کشور، با سطوح بالاتر شماره پرسنل نظامی، همبستگی دارد. چرا دولتهای نفتی تا حداکثر توان در نیروهای مسلح خود سرمایه‌گذاری می‌کنند؟ آیا هدف این کار، مقابله با فشارهای عمومی است و یا این کار در واکنش به سطوح بالاتر بی‌ثباتی در کشور صورت می‌پذیرد؟ راس برای یافتن این پاسخ از اطلاعات سازمانی تحت عنوان گروه خدمات ریسک سیاسی^(۱) بهره می‌گیرد. این سازمان شرکتی خصوصی است که معیارهایی را برای اندازه‌گیری ریسکهای سرمایه‌گذاری برای مشتریان خود ارائه می‌کند. این سازمان معیاری با درجه بندی صفر تا ۶ برای اندازه‌گیری تنشهای قومی ایجاد کرده است که از طریق آن میزان تنش در داخل یک کشور در ارتباط با شکافهای نژادی، ملی و زبانی اندازه‌گیری می‌گردد. این اطلاعات در ارتباط با ۱۰۲ کشور در فاصله سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۷ در دسترس بوده‌اند. در این معیار هرچه یک کشور درجات بالاتری را کسب کند، به معنای تنشهای قومی کمتر است. راس با به کارگیری این اطلاعات در مدل تحقیقاتی خود، به این نتیجه می‌رسد که رابطه‌ای معنادار میان تنشهای قومی و هزینه‌های بالای کشورهای نفت خیز در دستگاههای سرکوب وجود ندارد.

آزمون اثر نوسازی

مایکل راس برای آزمون فرضیه اثر نوسازی، یازده متغیر را مورد استفاده قرار می‌دهد تا

1. Political Risk Services Group

بررسی کند که آیا سطوح پایین و غیر معمول تخصصی شدن مشاغل، آموزش، خدمات بهداشتی، مشارکت رسانه‌ای و شهرنشینی قادر است ضعف دموکراسی در کشورهای نفت خیز را توضیح دهد یا خیر؟ شمار فراوان متغیرها در اینجا این امکان را به راس می‌دهد که هم قرائت اینگلهارت از نظریه نوسازی را آزمون کند و هم قرائتهای قبلی این نظریه که توسط افرادی همچون لرنر، دویچ و لیپست ارایه شده‌اند. بنا به نظر اینگلهارت، تخصصی شدن مشاغل و آموزش، نقاط پیوند اصلی در ارتباط دادن رشد اقتصادی به دموکراسی به شمار می‌روند. راس برای اندازه‌گیری میزان تخصصی شدن مشاغل، شمار مردان و زنان فعال در بخش صنعت و خدمات را نسبت به کل مردان و زنان شاغل در هر کشور اندازه‌گیری کرده است. برای اندازه‌گیری سطوح آموزش، نسبت ثبت نام پسران و دختران در مقطع راهنمایی به کل واجدان شرایط ثبت نام در این مقطع و همچنین نسبت ثبت نام افراد در مراکز آموزش عالی به کل جمعیت محاسبه شده‌اند. راس این اطلاعات را از یونسکو به دست آورده است.^{۱۲} صاحب نظران اولیه هوادار نظریه نوسازی معتقد بودند، بهبود وضعیت بهداشت می‌تواند به دموکراتیزه شدن منجر شود. اینگلهارت بعداً خاطرنشان کرد زمانی که نیازهای اولیه و اساسی مردم در زمینه تغذیه و بهداشت تأمین شد، آنها به طور فزاینده‌ای ارزشهای «فرامادی»^(۱) را طلب می‌کنند. از جمله این ارزشها می‌توان به گرایش به ابراز دیدگاهها و مقاصد خود و آزادی فردی اشاره کرد. از نظر اینگلهارت این جابه‌جایی در ارزشها نیز به نوبه خود، دموکراتیک تر شدن حکومت را تسهیل می‌کند.^{۱۳}

پیش از این کارشناسان کیفیت بهداشت یک کشور را از طریق شمار پزشکان به کل جمعیت آن اندازه‌گیری می‌کردند، اما راس معیار امید به زندگی در هنگام تولد را به کار می‌گیرد؛ معیاری که هم سطوح تغذیه و هم توزیع خدمات بهداشتی در سطح جمعیت را مورد سنجش قرار می‌دهد.^{۱۴} چندین ارگان سازمان ملل این گونه اطلاعات را درباره کشورها ارایه می‌کنند. بر مبنای تحلیل لیپست، هرچه سطح «مشارکت رسانه‌ای» در یک جامعه بیشتر باشد، احتمال دموکراتیک تر شدن آن افزایش می‌یابد. لیپست این معیار را از طریق سرانه

1. Postmaterialist Values

تلفن، رادیو و تیراژ روزنامه در کشورها اندازه گیری کرده است. راس برای به روز کردن این معیار و شیوه اندازه گیری آن، سرانه خطوط اصلی تلفن و تلویزیون را اندازه می گیرد. وی این اطلاعات را از اتحاد بین المللی ارتباطات،^(۱) به دست آورده است. لیست همچنین خاطر نشان کرده است که سطوح بالاتر شهرنشینی، به سطوح بالاتر دموکراسی منجر می گردد. راس در همین ارتباط نسبت جمعیت شهرنشین را به کل جمعیت کشورها محاسبه کرده و اطلاعات مربوط را از سازمان ملل به دست آورده است.

نتایج آزمونهای راس در این ارتباط حاکی از آن است که میزان تخصصی شدن مشاغل، همبستگی بالایی با دموکراسی دارد. اما مدارک چندان معتبری وجود ندارد که نشان دهد ثروت نفت و مواد معدنی، میزان تخصصی شدن مشاغل را تحت تأثیر قرار می دهند. در عین حال متغیرهای اندازه گیری کننده آموزش، امید به زندگی، شهرنشینی و سرانه تلویزیون، همبستگی چندان با دموکراسی نشان نمی دهند. در عین حال که متغیر خطوط تلفن سرانه، همبستگی فراوانی با دموکراسی اما به شیوه ای معکوس نشان می دهد.

راس برای تحلیل این یافته ها دو راه را پیشنهاد می کند؛ یکی اینکه بگوییم فرضیه اثر نوسازی در اساس درست و معتبر است، اما میزان تخصصی شدن مشاغل تنها متغیر واقعی است که می تواند این ساز و کار علت و معلولی را توضیح دهد. راه دوم این است که در کشورهای غنی از منابع، اثر نوسازی و هزینه به طور هم زمان عمل می کنند. یعنی اینکه در این گونه کشورها، شمار به نسبت کمتری از افراد در بخشهای صنعت و خدمات فعال هستند اما حکومت به واسطه درآمدهای بالای خود قادر است یارانه های بالایی را به بخش آموزش، خدمات بهداشتی و دیگر انواع خدمات ارایه کند. نتیجه چنین شرایطی این است که افراد از خدمات اجتماعی سخاوتمندانه ای بهره می گیرند، اما در همان حال به واسطه وجود دویروی ضد دموکراتیک، از لحاظ سیاسی توان چندان برای فعالیت نمی یابند. این دویروی عبارتند از: ۱. کم بودن سطح تخصصی شدن مشاغل؛ و ۲. وجود حکومتی که از توان مالی خود برای مقابله با مخالفان بهره می گیرد. نتایج این گونه آزمونها دست کم، همبستگی پایینی

1. International Telecommunications Union

با هر سه سازوکار علت و معلولی ذکر شده از خود نشان می دهند. این آزمونها در مجموع به لحاظ آماری از اثر رانتیر و سرکوب حمایت می کنند و در عین حال شکل تغییر یافته ای از اثر نوسازی را نیز مورد تأیید قرار می دهند. راس در پایان خاطر نشان می کند که آزمونهای مربوط به سازوکارهای علت و معلولی، از نظر آماری کامل نبوده اند و احتمال جهت گیری و انحراف در آنها وجود دارد، بنابراین نتایج به دست آمده را باید پیشنهادی و نه مسلم تلقی کرد.^{۱۵}

مدل نظری مایکل هرب

مطالعات و یافته های راس در زمینه آثار منفی رانتهای منابع طبیعی بر دموکراسی و دیگر عرصه های توسعه اقتصادی و اجتماعی، توجه بسیاری از صاحب نظران را به خود معطوف کرد. در عین حال این یافته ها انتقادهایی را نیز برانگیخت که از جمله می توان به دیدگاههای مایکل هرب در این زمینه اشاره کرد. هرب در مطالعات عمدتاً کمی خود درباره آثار ثروت نفت بر دموکراسی، به بازنگری در نتایج مطرح شده توسط راس پرداخته و به نتایجی متفاوت در مقایسه با یافته های راس دست یافت. علت نتیجه گیری متفاوت بحث هرب در این است که:

۱. وی از پایگاه اطلاعاتی تازه ای استفاده کرده که در آن پدیده رانتیرسم به طور مستقیم اندازه گیری می شود و روشهایی متفاوت در مقایسه با راس برای تجزیه و تحلیل داده ها به کار می گیرد.

۲. هرب رویکردی متفاوت در برخورد با آثار ذخایر طبیعی بر دموکراسی اتخاذ می کند. بر این اساس که اظهار می دارد در دولتهای رانتیر ثروتمندتر، رانتهای نفتی به بزرگ تر شدن طبقه متوسط کمک کرده و افزایش سطح آموزش و تولید سرانه داخلی را سبب می شوند و همچنین، دیگر معیارهای مربوط به توسعه را ارتقا می بخشند. همان طور که لیپست خاطر نشان کرده است، روند توسعه معمولاً با دموکراسی همبستگی دارد. اما مشخص نیست که آیا توسعه متکی به رانت می تواند اثری مثبت بر دموکراسی بر جای بگذارد یا خیر و در صورت مثبت بودن پاسخ، این اثرگذاری تا چه اندازه شدید است؟^{۱۶} همچنین مشخص نیست که آثار منفی رانتیرسم تا چه حد قادر است آثار مثبت این پدیده بر دموکراسی را خنثی

کند. این مسأله در ادبیات مربوط به دولت رانتیر، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. البته کار مایکل راس و جان کلارک درباره کنگو برازاویل را باید از این نظر مستثنی تلقی کرد.^{۱۷}

بررسی این مسأله از دو نظر حائز اهمیت است: هم از نظر درک سازوکارهای علت و معلولی که در نظریه دولت رانتیر مطرح می شوند و هم از نظر آزمون این نظریه در هنگام بهره گیری از چند متغیر؛ یعنی هنگامی که روشهای متفاوت برخورد با رانتیرسم بر نتایج به دست آمده تأثیر می گذارند. از نظر هرب، رانتیرسم و اتکای به منابع طبیعی، پدیده هایی یکسان به حساب نمی آیند؛ اگرچه این دو پدیده در عمل به شدت با یکدیگر همبستگی دارند. اتکای به منابع طبیعی، عموماً به عنوان سهم صادرات منابع طبیعی به عنوان درصدی از GDP یک کشور در نظر گرفته می شود، در حالی که رانتیرسم به معنای درصد درآمدهای رانتی در کل درآمدهای دولت است.^{۱۸} امروزه تعریف ببلای از رانت، مورد پذیرش کارشناسان قرار دارد. جدول شماره ۱ دولتهای رانتیر جهان و وضعیت دموکراسی در این دولتها را در فاصله سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۹ نشان می دهد.

جدول شماره ۱. دولتهای رانتیر در فاصله سالهای ۹۹-۱۹۷۲

کشور	درآمد رانتی بالاتر از ۲۲ درصد از کل درآمدهای دولت	درصد متوسط رانت در درآمدهای دولت در دوره رانتیرسم	GDP سرانه در سال ۱۹۹۰ (برمائی بهای ثابت دلار در سال ۱۹۸۵)	خبره‌های موقت دموکراسی
خاورمیانه				
کویت	کل دوره	۸۸ درصد	۱۴۱۱۴	-
قطر	کل دوره	۸۷ درصد	۱۶۹۸۶	-
امارات متحده عربی	کل دوره	۸۴ درصد	۱۶۶۲۸	-
عمان	کل دوره	۸۱ درصد	۷۸۲۹	-
عربستان	کل دوره	۸۰ درصد	۷۱۷۴	-
بحرین	کل دوره	۵۹ درصد	۸۸۷۹	-
لبنی	کل دوره	۵۸ درصد	در دسترس نبود (درآمد متوسط)	-
عراق	کل دوره	فاقد اطلاعات	۳۲۰۵	-
ایران	کل دوره	۵۵ درصد	۳۴۹۲	-
الجزایر	کل دوره	۵۳ درصد	۳۲۷۷	-
یمن	از سال ۱۹۹۰	۴۶ درصد	۱۹۷۹	-
زیرمهرای آفریقا				
نجره	کل دوره	۷۱ درصد	۹۹۵	-
بوسونیا	از ۱۹۸۳	۶۴ درصد	۲۲۸۴	-
آنگولا	از زمان استقلال	۶۲ درصد	۶۷۸	-
گینه استوایی	از ۱۹۹۶	۵۸ درصد	در دسترس نبود (درآمد پایین)	-
کنگو (در اوایل)	از ۱۹۸۰	۵۷ درصد	۲۲۱۱	-
گابن	کل دوره	۵۰ درصد	۳۹۵۸	-
گینه	۱۹۸۶-۹۱	۵۰ درصد	۷۶۷	-
آمریکای لاتین				
ونزوئلا	کل دوره	۶۱ درصد	۶۰۵۵	-
ترینیداد و توباگو	۱۹۷۲-۱۹۸۴	۵۳ درصد	۷۷۶۲	-
اکوادور	۱۹۸۲-۹۳	۴۷ درصد	۲۷۵۵	-
بولیوی	۱۹۸۸-۹۱	۴۳ درصد	۱۶۵۸	-
جنوب شرق آسیا				
برونئی	کل دوره	فاقد اطلاعات	در دسترس نبود (درآمد بالا)	-
اندونزی	تا سال ۱۹۸۹	رانتیرسم شدید	۱۹۷۴	-
اقیانوسیه				
ناورو	کل دوره	۴۷ درصد	در دسترس نبود (درآمد متوسط)	-
کریباتی	۱۹۹۵-۹۸		در دسترس نبود (درآمد پایین)	-

Source: Michael Herb, "No Representation Without Taxation? Rents, Development and Democracy," Manuscript: Georgia State University, June 2003.

دیدگاه لیپست و نظریه دولت رانتیر

لیپست در سال ۱۹۵۹ با انتشار مقاله‌ای معروف، نشان داد که میان توسعه اقتصادی و دموکراسی یک رابطه همبستگی قوی وجود دارد. این نظریه لیپست در طول زمان در برابر یافته‌های تجربی مختلف، دوام و صحت خود را حفظ کرده است و از این نظر یکی از بادوام‌ترین یافته‌های تجربی در حوزه سیاست تطبیقی به شمار می‌رود.^{۱۹} نظریه لیپست بر این ایده که درآمدهای رانتی از دموکراسی جلوگیری می‌کنند، پیامدهایی مهم دربر دارد؛ زیرا رانتیرسم اغلب به بهبود قابل ملاحظه شاخصهای مختلف توسعه همچون تولید ناخالص داخلی، سطح آموزش، شهرنشینی، استفاده از انرژی و شاخصهای دیگر از این قبیل، منجر

می شود. البته این امکان نیز مطرح است که توسعه ناشی از درآمدهای رانتی در مقایسه با توسعه متکی بر دیگر منابع ثروت، آثار متفاوتی بر دموکراسی بر جای بگذارد.

ثروت نفتی ممکن است اثری مثبت بر احتمال دموکراتیک شدن یک کشور نداشته باشد. همچنین این امکان نیز وجود دارد که ثروت رانتی، همان آثار مثبت انواع ثروت بر دموکراسی را بر جای بگذارد. سومین احتمال نیز این است که ثروت رانتی اثری مثبت - البته در فاصله بین این دو طیف - بر دموکراسی بر جای بگذارد. رانتیرسم نیز به نوبه خود ممکن است آثار منفی متقابلی بر احتمال دموکراتیک شدن یک کشور داشته باشد و این آثار منفی از طریق سازو کارهای علت و معلولی که اشاره شد، اعمال گردد.^{۲۰}

مایکل راس این فرض را مطرح کرده که ثروت نفت همان آثار مثبت دیگر انواع ثروت را بر دموکراسی بر جای می گذارد.^{۲۱} به این ترتیب می توان گفت، ثروت نفت در کشوری همانند کویت همان آثار مثبت را بر دموکراسی دارد که دیگر انواع ثروت در کانادا. در واقع، علت اقتدارگرا بودن نظام سیاسی کویت به عواملی دیگر مربوط می شود که از آن جمله می توان به آثار منفی رانتیرسم اشاره کرد. راس در همین ارتباط به اندازه گیری این دو اثر متقابل می پردازد و چنین نتیجه می گیرد که اثر منفی رانتیرسم بر دموکراسی، بیشتر از اثر مثبت ثروت نفت است. راس می افزاید: «اگر ثروت نفت تاکنون جایگاه کویت را در زمینه دموکراسی ارتقا بخشیده است، شاید رانتیرسم نیز آنچنان اثر شدیدی در پایین کشیدن جایگاه کویت بر جای نگذاشته باشد.»

با این حال به اعتقاد هرب، مشکلی که در این شیوه بحث وجود دارد، مقایسه میان کویت و کانادا در زمینه آثار ثروت بر دموکراسی است؛ بدین معنا که چنین تصور شده است که اثر ثروت نفت کویت تنها باید همانند اثر ثروت کانادا باشد و بر احتمال دموکراتیک شدن این کشور تأثیری مثبت بر جای بگذارد. با این حال، اگر تصور کنیم که توان بالقوه ثروت نفتی کویت در تأثیرگذاری بر دموکراسی کمتر از کاناداست، این امکان پدید خواهد آمد که کویت را با کشورهای دیگری همچون اردن و یا شاید یمن و جیبوتی مقایسه کنیم. در ادبیات مربوط به دولت رانتیر و ادبیات گسترده تر مربوط به دموکراتیزه شدن، هیچ گاه این ایده مطرح نشده

است که ثروت رانتی همانند ثروت تولید شده در یک اقتصاد مولد، به دموکراسی کمک می‌کند. در این میان دیدگاه هانتینگتون را باید رویکردی معمول در میان صاحب نظران به حساب آورد. وی می‌نویسد: «توسعه اقتصادی در سطحی گسترده که با صنعتی شدن قابل ملاحظه کشور همراه باشد، ممکن است به دموکراتیک شدن کشور کمک کند اما ثروت حاصل از فروش نفت (و احتمالاً دیگر ذخایر طبیعی) چنین اثری ندارد.»^{۲۲} اینگلهارت نیز به شیوه‌ای مشابه خاطرنشان کرده است که «[ثروت] تنها تا آنجا که تغییراتی را در ساختار اجتماعی و فرهنگ سیاسی یک کشور ایجاد کند، به دوام نهادهای دموکراتیک در آنجا کمک خواهد کرد. کشورهایی همچون عربستان سعودی، کویت [و لیبی] کاملاً ثروتمندند، اما به نظر نمی‌رسد که ساختار اجتماعی و فرهنگ سیاسی آنها پذیرای دموکراسی باشد.»^{۲۳} خود لیپست نیز رویکردی مشابه را در این زمینه مطرح کرده است.

در صورتی که جدول شماره ۲ را مورد توجه قرار دهیم، می‌توان گفت ثروت نفت دست کم در برخی عرصه‌ها به توسعه کشور کمک می‌کند. حداقل یک مطالعه موردی تاکنون صورت گرفته که در آن به برخی جنبه‌های مثبت ثروت نفت اشاره شده است. جان کلارک با مطالعه شرایط کنگو برازاویل، این بحث را مطرح می‌کند که ثروت نفت، یک طبقه متوسط یقه سفید در کشور ایجاد کرده و همین تحول در حرکت مختصر کنگو به سوی دموکراتیک شدن نقش داشته است. البته کلارک در همین حال خاطرنشان کرده است که، آثار منفی نفت عملاً دو اثر مثبت دیگر را تحت الشعاع قرار داده است. به همین علت وی به این نتیجه می‌رسد که «به طور کلی، ثروت نفت کنگو، به میزان اندکی احتمال دموکراتیک شدن این کشور را افزایش می‌دهد.»^{۲۴} به گفته هرب، این مسأله معقول به نظر نمی‌رسد که توسعه متکی به ثروت نفت، هیچ اثر مثبتی بر دموکراسی برجای نگذارد و در عین حال بسیار غیرمحتمل است که این شیوه توسعه، آثار مثبت دیگر انواع ثروت بر دموکراسی را به همراه آورد.

اندازه‌گیری اثر خالص ثروت نفت بر دموکراسی

اندازه‌گیری اثر ثروت رانت بر دموکراسی، به روشهایی پیچیده در یک مدل رگرسیون

انجام می‌گیرد. راس برای این منظور تلاش کرده است اثر سطح توسعه یک کشور بر دموکراسی را بر اساس معیار GDP سرانه، ثابت نگه دارد. وی برای آنکه اثر خالص ثروت نفت بر دموکراسی را مشخص کند، فرض را بر این گذاشته است که ثروت بادآورده نفت بر دو متغیر مستقل تأثیر می‌گذارد؛ یعنی سرانه GDP و میزان اتکا به صادرات نفت. بنابراین در صورتی که اثر ثروت نفت بر این دو متغیر سنجیده شود، می‌توان به اثر آن بر دموکراسی پی برد. روش کار راس این است که به محاسبه ضرایب مربوط به این دو متغیر می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که اثر خالص ثروت نفت بر دموکراسی منفی است. تغییر لگاریتمیک متغیر در آمد، تأثیری به دنبال دارد که بسته به سطح درآمد، متغیر است. این محاسبات در دوره‌ای کوتاه مدت صورت می‌گیرد. با این حال، در این روش فرض بر این است که اثر افزایش ناگهانی درآمد نفت بر GDP، ماهیتی گسترش‌یابنده ندارد. در حالی که برای مثال، با کسر کردن تمامی درآمد نفتی قطر، همچنان میزان بزرگی از GDP این کشور باقی می‌ماند که خود آن، نتیجه صادرات نفت در سالهای قبل است. با این شیوه محاسبه، به سختی می‌توان به بررسی وضعیت دموکراسی در یک مدل فرضی از قطر پرداخت که هرگز نفت نداشته است. در عین حال، مشکل بزرگ‌تری که در اینجا وجود دارد این است که در معیار GDP سرانه، تفکیکی میان ثروت نفت و دیگر انواع ثروت وجود ندارد. بنابراین گویا فرض بر این است که دیگر انواع ثروت نیز بر دموکراسی اثری مشابه دارند. در این حال در مدل رگرسیونی مورد نظر، ناتوانی معیار GDP سرانه در پیش‌بینی درجه دموکراسی در کشورهای ثروتمند، ممکن است سبب افزایش ضریب مربوط به متغیر اتکای کشور به صادرات نفت شود.

به گفته هرب، حل مشکلی که توضیح داده شد، کار ساده‌ای نیست. برای مثال می‌توان فرض کرد که برخی متغیرها همچون باسوادی زنان، معیاری واقعی برای سنجش توسعه کشور به حساب می‌آیند، اما تأثیر ثروت رانت در بهبود این متغیر چندان محسوس نیست. مشکلات نظری دیگری در ارتباط با معیارهای مشابه دیگر وجود دارد. این متغیرها، به عنوان متغیرهای همبسته با دموکراسی، به شکلی مشروح در دیگر مطالعات به کار گرفته نشده‌اند. این امکان وجود دارد که این متغیرها به طور کامل بازتابی از چیزهایی دیگر و برای

مثال مذهب باشند. مسأله دیگر که جنبه ای عملی تر دارد، این است که این متغیرها بر مبنای داده هایی بسیار محدود اندازه گیری می شوند. در این میان، مهم ترین مشکل این است که به این نتیجه برسیم که رانتیرسم اثری منفی بر دموکراسی دارد اما به سادگی نتوانیم اثر مثبت متقابل رانتیرسم بر دموکراسی را بررسی کنیم. برای این کار، ما باید ایده ای روشن و دقیق در خصوص چگونگی اثرگذاری ثروت رانت بر نرخ باسوادی زنان در اختیار داشته باشیم. بدون چنین ایده ای، قادر نیستیم اثر منفی رانت نفتی بر دموکراسی را از اثر مثبت آن کسر کنیم تا اثر خالص آن به دست آید.

به طور خلاصه باید گفت، مهم ترین بحث مربوط به نظریه دولت رانتیر، در زمینه اثر خالص ثروت نفت بر دموکراسی است. در صورتی که معیاری از توسعه را پیدا کنیم که تحت تأثیر ثروت رانت قرار نداشته باشد، قادر خواهیم شد اثر خالص ثروت نفت بر دموکراسی را بسنجیم. راه دیگر آن است که، آثار مربوط به ثروت رانت را از معیار توسعه مورد نظر خود بزداییم. در صورتی که چنین معیاری را به جای معیار استاندارد GDP سرانه به کار گیریم و در این حالت، معیار رانتیرسم همچنان از نظر آماری به میزان قابل ملاحظه ای منفی باشد، می توانیم به این نتیجه برسیم که رانتیرسم اثر منفی خالصی بر دموکراسی دارد. اما مشکل اینجاست که در کشوری همچون کویت هر چیزی که قابل اندازه گیری باشد و بتوان آن را به عنوان معیاری برای توسعه در نظر گرفت، تحت تأثیر ثروت نفت قرار دارد. در این میان فرقی نمی کند که معیار مورد نظر، مصرف سرانه انرژی برق باشد یا سطوح آموزش و یا سطح باسوادی جمعیت. در این کشور هیچ معیاری برای توسعه وجود ندارد که به نحوی با ثروت نفت آمیخته نشده باشد. رویکرد دوم نیز که در ابتدا جذاب به نظر نمی رسد، کارساز نیست. ما نمی توانیم رانت یا ثروت نفت را از آمارهای GDP موجود کسر کنیم. اثر ثروت نفت (یا دیگر انواع رانت) بر اقتصادهای دولتهای ثروتمندتر رانتیر، ماهیتی دگرگون ساز^(۱) دارد. این اثر صرفاً بر GDP افزوده نمی شود که بتوان آن را به سادگی کسر کرد. اقتصادی غیرنفتی که کویت ممکن بود بدون وجود نفت داشته باشد، دیگر امروزه وجود ندارد و نفت همه چیز را تغییر داده است.^{۲۵}

1. Transformative

مایکل هرب در مواجهه با این مشکلات، دنیایی فرضی را در نظر می گیرد که طی آن دولتهای رانتیر کنونی به ثروت نفت دسترسی نداشتند. در چنین دنیایی، آمارهای GDP سرانه با آنچه که اکنون هست، تفاوت خواهند داشت. با ترسیم آمار این دنیای فرضی، می توان به بررسی مهم ترین بحث نظریه دولت رانتیر پرداخت؛ یعنی اینکه اگر کویت و عربستان نفت (یا دیگر منابع رانت) را در اختیار نداشتند، باید انتظار داشته باشیم که در مقایسه با وضعیت کنونی خود دموکراتیک تر بودند. هرب ارقام GDP مربوط به دنیای فرضی مورد نظر را از کشورهایی به دست آورده که فاقد ثروتهای رانتی هستند، اما در صورت در اختیار داشتن این ثروتها، رانتیر می شدند. وی کشورهای مورد مقایسه را از همان منطقه کشور صاحب ثروت رانت و عموماً از همسایگان این گونه کشورها انتخاب کرده است. هرب آمار متوسط GDP سرانه برای کشورهای فاقد ثروت رانت را در هر سال به دست آورده و آنها را به عنوان GDP سرانه کشورهای گروه اول به کار گرفته است. به این ترتیب ارقام GDP فرضی دولتهای رانتیر، در صورت نداشتن ثروت رانت به دست می آیند. وی برای امیرنشینهای عرب حاشیه خلیج فارس، متوسط GDP سرانه اردن، مصر و یمن را در نظر گرفته است. امیرنشینهای حاشیه خلیج فارس پیش از کشف نفت، بسیار عقب مانده تر از اردن و به ویژه مصر بودند. در عین حال GDP سرانه این دو کشور نیز به نوبه خود، تحت تأثیر رشد اقتصادی متکی بر نفت در دیگر مناطق جهان عرب قرار گرفته و افزایش یافته است. کشور یمن نیز مقداری نفت صادر می کند.^{۲۶} برای کشورهای رانتیر زیر صحرای آفریقا نیز می توان به همین ترتیب مدلهایی فرضی، با توجه به دیگر کشورهای غیر رانتیری منطقه، در نظر گرفت. در نقاط دیگر نیز می توان به همین صورت عمل کرد. هرب برای مدل فرضی ایران در صورت در اختیار نداشتن ثروت رانت، متوسط GDP سرانه دو کشور ترکیه و پاکستان را در نظر گرفته است. به این ترتیب که ترکیه به عنوان مدل فرضی خوش بینانه و پاکستان به عنوان مدل فرضی واقعی و بدبینانه تر GDP ایران در نظر گرفته شده است.^(۱) هرب اعتراف می کند که

۱. هرب آمارهای فرضی GDP سرانه را تنها برای کشورهای ثروتمند تر رانتیر در نظر گرفته است. این کشورها و مدلهای فرضی آنها که در پرانتز ذکر شده اند عبارتند از: عراق (مصر و اردن)، لیبی (مصر)، الجزایر (مغرب و تونس)، بوتسوانا (کنگو برازاویل)، گابن (متوسط GDP سرانه در زیر صحرای آفریقا)، کیریباتی (متوسط GDP سرانه کشورهای جزیره ای حوزه اقیانوس آرام)، ونزوئلا (برزیل). هرب مدل فرضی GDP کشور ترینیداد را یک سوم میزان واقعی آن در نظر گرفته است. وی برای دیگر کشورهای واحد ثروتهای رانتیر کمبود اطلاعات مدلهای فرضی در نظر نگرفته است.

هر اقدامی برای محاسبه GDP فرضی کشورهای رانتیر، مستلزم تکیه بیش از حد بر فرض و گمان است. در عین حال، وی خاطرنشان می‌کند که بدون ارایه مدل‌های فرضی GDP قادر نیستیم ادعای آسیب زدن ثروتهای رانتی به دموکراسی را در یک مدل چندمتغیره، به آزمون بگذاریم. به گفته وی، این ادعا آن اندازه اهمیت دارد که به چنین شیوه‌ای آن را آزمون کنیم. چنین آزمونی به درک بهتر ما از مشکلات پیش روی دموکراتیزه شدن مناطق مهمی از جهان، کمک می‌کند.

فقر، دموکراسی و رانتیریزم

این امر تعجب آور نیست که بسیاری از دولتهای رانتیر اقتدارگرا هستند. واقعیت این است که دولتهای رانتیر از میان دولتهایی پدید آمده‌اند که احتمال اقتدارگرا بودن آنها از دموکراتیک بودنشان بیشتر بوده است. علت این است که دولتهای رانتیر در صورت نبود ثروت رانت، به احتمال زیاد دولتهایی فقیر بودند. بر مبنای ادبیات رایج مرتبط با دولتهای رانتیر، رانتیریزم به معنای میزان درآمد رانتی به عنوان درصدی از کل درآمدهای حکومت است.^{۲۷} معادله مشابهی را می‌توان برای اندازه‌گیری میزان اتکای یک کشور به ذخایر طبیعی به صورت زیر مورد استفاده قرار داد. این معادله توسطه ساچز و وارنر پیشنهاد شده است.

درآمدهای نفتی

$$\text{رانتیریزم} = \frac{\text{درآمدهای نفتی}}{\text{درآمدهای رانتی} + \text{دیگر انواع درآمدها}}$$

خالص صادرات نفت

$$= \frac{\text{خالص صادرات نفت}}{\text{تولید ناخالص داخلی}} = \text{اتکا به صادرات نفت}$$

در این معادله مخرج کسر اهمیت بسیاری دارد. اثر رانت با دآورده بر معیار استاندارد رانتیریزم، عمدتاً در چارچوب کارکرد سطح توسعه یک کشور نمایان می‌شود. به این صورت که در یک کشور فقیر، میزان نسبتاً اندکی از ثروت رانتی، می‌تواند سهم بسیار بزرگی از

درآمدهای حکومت را تشکیل دهد. برای مثال، حکومت آنگولا در سال ۱۹۹۶، درآمد سرانه ای بالغ بر ۱۲۷ دلار به ازای رانتهای نفتی کسب کرد که این رقم در حد خود چندان بزرگ به حساب نمی آید. با این حال، همین رقم، ۸۶ درصد از کل درآمدهای حکومت را در این سال به خود اختصاص داد. در نقطه مقابل، دولت نروژ در همین سال، درآمد سرانه نفتی به میزان ۱۹ برابر دولت آنگولا به دست آورد، اما همین رقم تنها ۱۳ درصد درآمدهای دولت را تشکیل داد. به واقع می توان گفت امکان ندارد که یک کشور ثروتمند و صاحب اقتصادی مولد، وضعیتی رانتیری پیدا کند. از این نظر می توان گفت که فقر عامل رانتیرسم است. بر این اساس ممکن است جهت تأثیرگذاری متغیرها معکوس شود. اغلب چنین گفته می شود که اتکای به صادرات منابع طبیعی، رشد اقتصادی را کاهش می دهد و در مسیر توسعه دیگر بخشهای صادراتی اقتصاد، مانع ایجاد می کند. بنابراین ممکن است چرخه ای معیوب در کار باشد؛ بدین معنا که احتمال بیشتری وجود دارد اقتصادهای فقیر در مقایسه با اقتصادهای غنی تحت سلطه یک بخش صادراتی مواد معدنی قرار گیرند و این وضعیت دیگر بخشهای اقتصادی را به ضعف بکشاند و اهمیت منابع طبیعی را در عرصه اقتصاد کشور، به میزان بیشتری افزایش دهد.^{۲۸}

در شرایطی که بخشهای غیرمعدنی اقتصاد یک کشور رو به ضعف می روند، احتمال دستیابی به دموکراسی نیز کاهش می یابد. به طور کلی، این احتمال مطرح است که فقر در مقایسه با دیگر عوامل، نقش بیشتری در بروز رانتیرسم ایفا کند. باید در نظر داشت که اکثر دولتهای رانتیر در مناطقی از جهان پدید آمده اند که در آنجا کشورهای فاقد ثروتهای رانتی، رشد اقتصادی اندکی را تجربه کرده اند. به علاوه، در مناطقی همچون جنوب شرق آسیا که زمینه بهتری برای رشد اقتصادی کشورها وجود داشته است، برخی رانتیرها موفق شده اند از رانتیرسم رها شوند. بر این اساس می توان گفت که پدیده موسوم به «تله منابع طبیعی» احتمالاً بیشتر تله ای است که در آفریقا و خاورمیانه یافت می شود.^{۲۹}

آثار متغیرهای دیگر بر دموکراسی

هرب برای آزمون فرضیه آسیب زدن ثروتهای رانتی به دموکراسی، تأثیر چند متغیر مختلف را بر درجه دموکراسی در ۱۴۴ کشور در فاصله سالهای ۱۹۷۲ تا ۲۰۰۰ مورد بررسی قرار داده است. وی در این بررسی علاوه بر سنجش رانتیرسم به عنوان یکی از متغیرهای تأثیرگذار بر دموکراسی، تأثیر چند متغیر دیگر را نیز مورد مطالعه قرار داده است. این متغیرها عبارتند از: درآمد سرانه هر کشور در صورت نبود درآمدهای رانتی، درصد جمعیت مسلمان در کشور و درجه متوسط دموکراسی برای دیگر کشورهای موجود در منطقه. هرب در این تحقیق برای سنجش درجه دموکراسی در کشورهای مورد نظر خود، از گزارشهای مرکز موسوم به خانه آزادی بهره گرفته است. این مرکز، کشورها را از نظر میزان آزادی سیاسی و آزادیهای مدنی بین صفر تا ۱۲ درجه بندی کرده است که درجه بیشتر به معنای دموکراتیک تر بودن کشور است. وی برای اندازه گیری رانتیرسم نیز از تعریف حازم ببلاوی (مبنای ۴۲ درصدی درآمد رانتی دولت) بهره گرفته است. البته وی در این محاسبات، کمکهای خارجی به یک دولت را به عنوان درآمد رانتی مدنظر قرار نداده است. هرب همچنین متغیر دیگری را نیز مورد بررسی قرار داده است که عبارت است از سهم خالص صادرات نفت در GDP کشور که از آن تحت عنوان وابستگی به صادرات نفت یاد می کند. آمارهای GDP کشورها از گزارشهای بانک جهانی به دست آمده و بر مبنای ارزش ثابت دلار آمریکا در سال ۱۹۸۵ محاسبه شده و بر اساس معیار برابری قدرت خرید تعدیل شده اند. همان طور که پیش از این گفته شد، هرب در مدل فرض خود آمارهای GDP سرانه کشورهای رانتیر ثروتمند را بر اساس متوسط GDP سرانه کشورهای همسایه غیررانتیر آنها و یا متوسط GDP سرانه منطقه موردنظر، در نظر گرفته است.^{۳۰}

هرب همچنین در بررسیهای خود، عامل تأثیر منطقه ای دموکراسی بر کشورها را که توسط صاحب نظرانی همچون گازیوروسکی مطرح شده، موردنظر قرار داده است. وی برای این منظور، متوسط درجه دموکراسی مناطق مختلف را در هر سال مورد توجه قرار داده و تأثیر سطح دموکراسی در هر منطقه بر کشورهای مورد نظر را در محاسبات خود جای

داده است. وی در عین حال، متغیر دیگری را تحت عنوان درصد جمعیت مسلمانان در هر کشور مدنظر قرار می دهد. وی اذعان می دارد که امکان همبستگی میان اسلام و دموکراسی وجود دارد و جوهره اسلام، ضددموکراتیک نیست. با این حال جریانهای ایدئولوژیکی و فرهنگی موجود در جهان اسلام، ممکن است بر درجه دموکراسی در کشورها تأثیر بگذارند. هرب با سنجش اثر هریک از متغیرهای ذکر شده بر دموکراسی، به این نتیجه می رسد که رانتیرسم بر دموکراسی اثری منفی بر جای می گذارد. با این حال، این متغیر در مقایسه با دیگر متغیرهای مستقل همچون آثار منطقه ای دموکراسی، درصد مسلمانان در جمعیت یک کشور و یا درآمد کل کشور، تأثیر کمتری بر دموکراسی بر جای می گذارد. هرب خاطرنشان می کند که ثروت نفت در دولتهای رانتیر، انتظارات معمول را در عرصه های مختلف برآورده نکرده است. با این حال، باید توجه داشت که دلیل چندانی وجود ندارد که در نبود ثروتهای رانتی، نتایج سیاسی بسیار بهتری به دست می آمد. این درست است که دولتهای رانتیر با دیگر دولتهای فاقد ثروت رانت تفاوت دارند. رانتیرسم وضعیتی متمایز است و آثار و پیامدهای خاص خود را بر جای می گذارد. در عین حال، توسعه متکی به ثروتهای رانتی نیز ماهیتی پرابهام و معماگونه دارد که همچنان بسیاری از ابعاد آن روشن نشده است.

اهمیت متغیر منطقه ای دموکراسی

هرب در این مطالعات آماری خود درمی یابد که متغیر آثار منطقه ای دموکراسی، در مقایسه با دیگر متغیرها، اثری روشن تر و قوی تری بر درجه دموکراسی هر کشور بر جای گذاشته است. شاید به همین علت باشد که اقتدارگرایی در خاورمیانه همچنان شیوع بسیاری دارد. در واقع از نظر هرب، ثروت نفت نباید توجیهی برای رد احتمال دموکراسی در خاورمیانه ایجاد کند و همچنین نباید ما را از بررسی عواملی دیگر که استمرار اقتدارگرایی را در منطقه بهتر توضیح می دهند، منحرف کند.^{۳۱}

جدول شماره ۲. مقایسه شاخصهای مربوط به توسعه در کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال توسعه نفت خیز و غیر نفت خیز

مصر	عربستان	کویت	میانگین کشورهای عضو OECD و ایالات متحده	توضیح
۲۹۵۰	۱۱۳۴۰	۲۲۰۵۰	۳۳۲۷۰	GDP سرانه بر مبنای برابری قدرت خرید، بهای جاری دلار در ۱۹۹۵
۴۰/۷	۶۲/۹	۷۷/۴	۹۸/۱	درصد با سواد زنان بزرگسال در ۱۹۹۷
۶۴/۸	۸۲/۱	۸۲/۳	۹۹/۱	درصد با سواد مردان بزرگسال در ۱۹۹۷
۶۴	۴۱	۶۱	۹۰	درصد زنان ثبت نام شده در مدارس
				مقطع تحصیلی در ۱۹۹۶
۳۸	۵۹	۳۷۷	۲۱۲	تعداد روزنامه به ازای هر هزار فرد مقیم در کشور در ۱۹۹۶
۱/۸	۳/۳	۹/۶	۵۰/۵	مقالات علمی و فنی منتشر شده در نشریات به ازای هر صد هزار مقیم در کشور در سال ۱۹۹۷
۵۲	۱۲/۰	۰/۵	۴/۶	درصد نیروی کار زنان فعال در بخش کشاورزی
۱۰/۲	۶/۱	۲	۱۸	درصد نیروی کار زنان فعال در بخش صنعت
۳۷/۵	۸۱/۹	۹۷/۶	۷۷/۳	درصد نیروی کار زنان فعال در بخش خدمات
۶۶/۱	۲۶	۱۴	۶/۵	نرخ مرگ میر نوزادان در هر هزار مورد تولد در ۱۹۹۷

آثار زمان و حجم اکتشافات نفتی بر دموکراسی

کوین تی تیسوئی یکی دیگر از پژوهشگرانی است که به مطالعات کمی و آماری در ارتباط با آثار نفت بر دموکراسی در کشورها پرداخته است. در واقع شاید بتوان گفت که در مطالعات وی، تکیه بیشتری بر یک رشته متغیرهای کمی مربوط به ثروت نفت صورت گرفته و از این نظر روش تیسوئی در مقایسه با راس و هرب، جنبه کمی و آماری بیشتری دارد. وی در بحث خود، عامل تفاوت در زمان و حجم اکتشافات نفتی در کشورهای مختلف را، برای بررسی آثار نفت بر دموکراسی، بررسی می کند. تیسوئی برای این منظور اطلاعات آماری منحصر به فردی را در ارتباط با فعالیتهای اکتشافی در سطح جهان، کشفیات نفتی و زمین شناسی میدانهای نفتی، مورد استفاده قرار داده است.

تیسوئی نشان می دهد که صرف نظر از حجم فعالیتهای اکتشافی، کشف نفت در یک کشور بر روند تغییرات سی ساله آن در مسیر دموکراسی، اثری منفی برجای می گذارد. بر این اساس، وی تخمین می زند که کشف صد میلیارد بشکه نفت در یک کشور، سطح دموکراسی در آن کشور را به میزان ۳۰ درصد از سطح معمول پایین تر نگه می دارد. این یافته در مورد همه تولیدکنندگان نفت و از جمله کشورهای بزرگ تولیدکننده در خاورمیانه صادق است. در عین حال، به گفته تیسوئی، اثر منفی نفت بر دموکراسی با توجه به میزان بزرگی میدانهای نفتی، کیفیت نفت تولیدی و هزینه های استخراج، متفاوت است. بدین ترتیب که هرچه میدانهای نفتی یک کشور بزرگ تر، کیفیت نفت تولیدی بهتر و هزینه های تولید کمتر باشد، آثار منفی نفت بر دموکراسی تشدید می شود.^{۳۲}

مدل نظری تیسوئی

کار تیسوئی این است که اطلاعات آماری مربوط به اکتشاف نفت را با نظریه ای درباره موانع پیش روی گذار سیاسی، درهم می آمیزد تا از طریق آن به بررسی اثر نفت بر دموکراسی بپردازد. درک عوامل تعیین کننده دموکراسی، اهمیت زیادی دارد. حکومت های دموکراتیک و غیردموکراتیک، به شیوه هایی متفاوت بخش عمومی را اداره می کنند و همین مسأله بر شیوه

تخصیص منابع و توزیع درآمدها در هر کشور تأثیر می‌گذارد و در عرصه‌ای فراتر از هر کشور، نظم بین‌المللی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به گفته تیسوئی، سوخت، شاخص کاملاً دقیقی برای سنجش منابع طبیعی یک کشور به حساب نمی‌آید. برای مثال، میزان تولید و صادرات تولیدکنندگان نوسان دار، که پایین‌تر از ظرفیت کامل تولیدشان عمل می‌کنند، نشانگر میزان ثروت نفت آنها نیست. تمرکز بیش از حد بر روی صادرات، سبب نادیده گرفتن هزینه‌های اکتشاف و استخراج نفت می‌شود. خطاهای موجود در محاسبات معمول در این عرصه‌ها ممکن است سبب بروز انحراف در نتیجه‌گیریها شود. بررسی دقیق صنعت نفت، مشخص می‌کند که انحراف ذکر شده به این واسطه تشدید می‌شود که تولیدکنندگان بزرگ نفت، به طور معمول در مدت زمانی بیشتر به این کار ادامه می‌دهند و هزینه‌های اکتشاف و استخراج کمتری دارند.^{۳۳} برای حل این گونه مشکلات تیسوئی اطلاعات آماری خاصی را مورد استفاده قرار داده تا از طریق آن، تصویری دقیق از فعالیتهای اکتشافی در سطح جهان، کشفیات صورت گرفته، فعالیتهای استخراجی و بالاخره خصوصیات زمین‌شناسی میدانهای نفتی ارایه کند. در واقع، هدف وی این است که با بهره‌گیری از این اطلاعات، شواهد تازه‌ای درباره آثار ثروت نفت بر دموکراسی ارایه شود.

اندازه‌گیری میزان دقیق ثروت نفت کشورها

بر اساس این رویکرد که موانعی داخلی در دگرگونی سیاسی در کشورهای نفت خیز وجود دارد، این بحث مطرح می‌شود که متغیر عمده تأثیرگذار در این زمینه، میزان ثروت نفت هر کشور است. بر این اساس، چنین فرض می‌شود که ثروت نفت - و نه میزان اتکای کشور به صادرات نفت - است که انگیزه لازم برای اقتدارگرایی حکام را فراهم می‌کند. از آنجا که رهبران سیاسی در دموکراسی‌ها با محدودیتهای بیشتری در زمینه جلوگیری از دگرگونی سیاسی در کشور مواجهند، چنین تصور می‌شود که کشف نفت در کشورهای دموکراتیک، آثار منفی کمتری بر روند دگرگونیهای دموکراتیک برجای می‌گذارد.^{۳۴} تیسوئی معتقد است، زمانی که فعالیتهای اکتشافی و استخراجی یک کشور را در یک دوره زمانی طولانی مدنظر

قرار دهیم، مشخص می‌شود که اکتشافات عمده نفتی در آن کشور، ظرف چند سال مشخص صورت گرفته است که به اصطلاح از آن تحت عنوان «اوج اکتشاف» یاد می‌شود. شناخت زمان اکتشاف نفت حائز اهمیت است؛ زیرا به رفع مشکل درهم آمیختن مرز میان متغیرها کمک می‌کند. البته حجم نفت کشف شده در هر کشور ممکن است به نوبه خود مشکلاتی را پدید آورد؛ زیرا این احتمال مطرح است که با فعالیتهای اکتشافی جدید، ارقام مربوط به نفت کشف شده، تغییر کند. با این حال با بهره‌گیری از یک رشته اطلاعات که بر مبنای نظریه اوج تولید تهیه شده‌اند، چنین تخمین زده می‌شود که در عمده کشورهای نفت خیز، بیش از ۹۰ درصد ذخایر نفتی موجود کشف شده‌اند. بدین ترتیب، در صورتی که عامل مربوط به اقدامات اکتشافی برای کشف ذخایر جدید را ثابت فرض کنیم، متغیر نفت کشف شده می‌تواند مبنای مناسبی برای تخمین زدن آثار ثروت نفت بر دموکراسی فراهم کند.^{۳۵}

البته باز هم مشکل دیگری در خصوص اندازه‌گیری ثروت نفت هر کشور وجود خواهد داشت. بررسی صنعت نفت نشان می‌دهد که آمار رسمی درباره ذخایر نفتی، قابل اتکا نیست. علل مختلفی وجود دارد که سبب می‌شود ذخایر نفتی گزارش شده با واقعیت فاصله داشته باشند. در عین حال، کیفیت نفت خام و هزینه‌های اکتشاف و استخراج نیز در کشورهای مختلف تفاوت قابل ملاحظه‌ای با یکدیگر دارند. با این حال، اطلاعات آماری مورد استفاده تیسوئی، این امکان را فراهم کرده که خطاهای موجود در آمار ذخایر نفت کاهش یابند و همچنین در سنجش اثر ثروت نفت بر دموکراسی، متغیرهای مربوط به کیفیت نفت و هزینه‌های استخراج و اکتشاف نیز مورد محاسبه قرار گیرند. تیسوئی با دقت، عوامل مختلفی را که در سنجش میزان ثروت نفتی کشورها دخیل هستند، مورد بررسی قرار داده و در محاسبات خود منظور کرده است. برای مثال، وی خاطرنشان می‌کند که بیش از ۱۶۰ نوع نفت خام در سطح جهان تولید می‌شود و تفاوت بهای میان نفتهای مرغوب و نامرغوب به ۴۰ درصد بالغ می‌گردد. کشوری همچون الجزایر در زمینه تولید نفت سبک و شیرین (مرغوب) معروف است و در عوض، میدانهای نفتی ونزوئلا و کانادا به طور عمده نفتهای نامرغوب تولید می‌کنند. هزینه‌های استخراج نفت نیز در کشورهای مختلف تفاوت زیادی با

یکدیگر دارند. به طور مثال، این هزینه ها در برخی مناطق خاورمیانه تا حد ۲ دلار در هر بشکه است؛ در حالی که هزینه تولید در برخی میدانهای نفتی امریکا به ۱۵ دلار بالغ می شود. در خود خاورمیانه نیز در هزینه های تولید نفت، تفاوت زیادی مشاهده می شود. برای مثال، کوچک بودن میدانهای نفتی در عمان سبب افزایش هزینه های تولید تا حد ۶/۳۵ دلار در هر بشکه شده است. همه این عوامل در تعیین میزان ثروت نفتی هر کشور و آثار آن بر دموکراسی تاثیر گذارند.^{۳۶}

آثار اکتشاف نفت بر سطح دموکراسی

روش کار تیسوئی این است که با ثابت فرض کردن شمار چاههای اکتشافی برای همه کشورها، میزان تغییرات در مسیر دموکراسی را در مورد هر کشور، قبل و بعد از مرحله اول اکتشاف مورد مقایسه قرار می دهد. وی در همین ارتباط به این نتیجه می رسد که کشف نفت، آثاری متفاوت بر گذار سیاسی در کشورهای دموکراتیک و غیردموکراتیک برجای می گذارد. در اینجا تعاملی میان منابع نفتی و درجه دموکراتیک بودن نظام سیاسی قبل از کشف نفت فرض می شود.^{۳۷}

تیسوئی نشان می دهد که حجم نفت کشف شده در هر کشور، پیوندی قوی با کندتر شدن روند گذار به دموکراسی دارد. تیسوئی چنین تخمین زده است که در کشورهای غیردموکراتیک، کشف صد میلیارد بشکه نفت، سبب می شود سه دهه بعد رتبه دموکراسی در کشور به میزان ۱۰ درصد پایین تر از روند معمول آن قرار گیرد؛ در عین حال که کشف نفت در کشورهای دموکراتیک، تقریباً اثری منفی برجای نمی گذارد. همچنین، زمانی که کیفیت نفت اکتشاف شده بهتر و هزینه های استخراج پایین تر باشد، اثر منفی نفت بر دموکراسی تشدید می شود. سرانجام اینکه، کشورهایی که ذخایر نفتی شان را زودتر به اتمام می رسانند در مقایسه با کشورهای همسایه واجد ذخایر بیشتر، مقاومت کمتری در برابر آزادسازی سیاسی از خود نشان می دهند. بر این اساس، احتمالاً کشورهایی همچون بحرین و عمان در منطقه خلیج فارس که ذخایر نفتی کمتر و یا نامرغوب تری دارند در مقایسه با کشورهای هم جوار خود

یعنی قطر و عربستان، احتمالاً زودتر در مسیر دموکراتیزه شدن قرار خواهند گرفت.^{۳۸} البته تیسوئی خاطرنشان کرده است که تحلیل وی متضمن این مسأله نیست که هیچ امیدی برای دموکراسی در کشورهای نفت خیز وجود ندارد، بلکه این تحلیل اهمیت مسأله مالکیت بر ثروت نفت را گوشزد می کند. در این ارتباط تجربه کشورهایی همچون ایالات متحده که خود یکی از تولیدکنندگان عمده نفت است، می تواند راهگشا باشد. در این کشور نفت، تحت مالکیت خصوصی قرار دارد. در نروژ نیز که نفت تحت مالکیت دولت می باشد، تلاشهایی جدی به کار گرفته شده است تا از ثروت نفت به نفع کل اقتصاد بهره گرفته شود و در همین راستا، از ابزارهایی همچون ایجاد صندوق نفت استفاده شده است تا جامعه از امکان نظارت بر چگونگی هزینه کردن پول نفت برخوردار شود.^{۳۹} دو جدول زیر روابط همبستگی منفی میان ثروت نفت کشورها در دو منطقه نفت خیز جهان را نشان می دهند. در این دو جدول حجم ذخایر نفتی کشورها بر مبنای میلیارد بشکه اعلام شده است. مقصود از اوج تولید، زمانی است که تولید نفت در یک کشور به حداکثر میزان خود می رسد. تولید نفت در کشورها پس از این مرحله سیری نزولی پیدا می کند.

جدول ۳. مقایسه میان ثروت نفتی بحرین، عمان و قطر و سطح دموکراسی در این کشورها

کشور	ذخایر کشف شده	درصد میدان های بزرگ	حجم ذخایر در ۲۰۰۴	کیفیت نفت	اوج تولید	درجه دموکراسی، ۲۰۰۳	تغییرات دموکراتیک از ۱۹۹۱
بحرین	۱/۲۱	۹۴/۸	۰/۲۱	۴	۱۹ ۰/۷	۰/۱۵	۰/۱۵
عمان	۱۲/۵۷	۳۵/۸۴	۵	۴	۲۰ ۰/۱	۰/۱۰	۰/۱۰
قطر	۱۱/۳۷	۵۹/۱۳	۴	۷/۲	۲۰ ۰/۴	۰	۰

جدول ۴. مقایسه میان ثروت نفتی اوکراین، ترکمنستان، آذربایجان و قزاقستان و سطح دموکراسی در این کشورها

کشور	ذخایر کشف شده	درصد میدان های بزرگ	حجم ذخایر در ۲۰۰۴	کیفیت نفت	اوج تولید	درجه دموکراسی، ۲۰۰۳	تغییرات دموکراتیک از ۱۹۹۱
اوکراین	۳/۷۱	۰	۰/۹۹	---	۱۹ ۷۰	۰/۸۵	۰/۰۵
ترکمنستان	۴/۱۹	۳۷/۲۷	۱/۰۹	۶/۲	۱۹ ۷۳	۰/۰۵	--۰/۰۵
آذربایجان	۲۰	۵۹/۱۱	۱۱/۶۷	۵/۶	۲۰ ۰/۹	۰/۱۵	--۰/۲
قزاقستان	۳۶/۶۶	۴۶/۶	۳۰	۸/۳	۲۰ ۳۰	۰/۲	--۰/۱۵

نتیجه گیری

این مقاله نشان داد با وجود تاکید هواداران نظریه های دولت رانتیر و آثار منفی نفت و دیگر منابع معدنی بر دموکراسی، اتفاق نظری میان صاحب نظران در این خصوص وجود ندارد. حتی صاحب نظران معتقد به ممانعت نفت از دموکراسی، عوامل و سازوکارهای یکسانی را در تشریح نوع پیوند میان ثروت نفت و دموکراسی در نظر نمی گیرند. همان طور که در این مقاله نشان داده شد، راس و تیسوئی سازوکارهایی متفاوت را در تشریح رابطه نفت و دموکراسی در نظر گرفته اند. به طور خلاصه می توان گفت، کارشناسان در خصوص ماهیت رابطه میان نفت و دموکراسی و اینکه آیا این رابطه از نوع علت و معلولی است یا نه، با یکدیگر اختلاف نظر دارند. در عین حال که مشکل درهم آمیختن مرز میان متغیرها نیز وجود دارد. علت این است که حجم صادرات نفت در یک کشور به میزان مصرف در داخل بستگی دارد و در عین حال هم مصرف و هم GDP با دموکراسی رابطه همبستگی دارند. در صورتی که در مطالعات خود، تأثیر متغیر سطح درآمد در کشورها را بر دموکراسی ثابت فرض کنیم، باز هم مشکل دیگری در ارتباط با درهم ریختن مرز میان متغیرها ایجاد خواهد شد. علت این است که در ارتباط با این گونه کشورها، درآمدها عموماً پس از کشف نفت در هر کشور محاسبه شده اند و در نتیجه تأثیر سابق نفت در سطح کنونی درآمدها را نمی توان انکار کرد.

دسته ای دیگری از صاحب نظران همچون مایکل الکسیو^(۱) و روبرت کونراد^(۲) و همچنین هرب با در نظر گرفتن این مساله، درآمد نفتی کشورها را از سطح کل درآمدهای کشور کسر می کنند و بدین ترتیب نشان می دهند که چیزی تحت عنوان بلای نفت وجود ندارد؛ بدین معنا که کشورهای نفت خیز مورد نظر در مقایسه با کشورهای مشابهی که منابع نفتی ندارند، تحولات بیشتری را تجربه کرده اند و در همین راستا برخی زمینه های لازم برای دموکراسی را نیز پدید آورده اند. این گروه از صاحب نظران آثار منفی نفت بر دموکراسی را رد نمی کنند، اما معتقدند آثار مثبت ثروت نفت دست کم در برخی شرایط می تواند از آثار منفی

1. Michael Alexeev
2. Robert Conrad

آن فزونی گیرد. به نظر می‌رسد که غالب شدن آثار منفی یا مثبت نفت بر دموکراسی، تا حد زیادی به شرایط داخلی هر کشور بستگی داشته باشد و هرگونه توضیح در این مورد، نیازمند مطالعات کیفی در ارتباط با پیوند میان متغیر ثروت نفت، دموکراسی و متغیرهای مربوط به شرایط خاص هر کشور است.



پاورقیها:

1. Adam Przeworski, *Democracy and Development: Political Institution and Well-Being in the World, 1950-1990*, New York: Cambridge University Press, 2000, p. 77.
2. Robert Barro, "Determinants of Democracy," *Journal of Political Economy*, no.107, December 1999.
3. Michael Ross, "Does Oil Hinder Democracy?" *World Politics*, no. 53, April 2001, p. 331.
4. Ibid., p. 338.

۵. از جمله می توان به این اثر اشاره کرد:

Ross Burkhardt and Michael Lewis-Beck, "Comparative Democracy: The Economic Development Thesis," *American Political Review*, no. 88, December 1994.

6. Robert Barro, op.cit.

البته درخصوص شیوه تأثیرگذاری اسلام بر دموکراسی، دیدگاههایی مختلف و بعضاً متضاد از جانب نظریه پردازان مختلف مطرح شده است. این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که تا پیش از آغاز موج سوم دموکراسی در اواسط دهه ۱۹۷۰، بسیاری از صاحب نظران رابطه ای منفی میان کاتولیسیم و دموکراسی قائل بودند که این دیدگاه امروزه اعتبار خود را از دست داده است.

7. Michael Ross, op.cit., p. 339.

8. Ibid., pp. 340-72.

9. Ibid., pp. 342-43.

10. Ibid., pp. 343-47.

11. Michael Ross, *Mineral Wealth and Equitable Development*, Manuscript: UCLA Department of Political Science, December 2004, p. 5.

12. Ibid., p.7.

۱۳. در این ارتباط می توان به اثر زیر اشاره کرد:

William Eastery and Sergio Reblo, "Fiscal Policy and Economic Growth," *Journal of Monetary Economics*, no. 32, December 1993.

۱۴. در این ارتباط از جمله می توان به دیدگاه دنیل لرنر و کارل دویچ اشاره کرد:

Daniel Lerner, *The Passing of Traditional Society*, New York: Free Press, 1958.

15. Ibid., pp. 352-59.

16. Michael Ross, *No Representation Withon Taxation? Rents, Development and Democracy*, Manuscript: Georgia University, June 2003, p. 4.

17. John Clark, "Petro-Politics in Congo," *Journal of Democracy*, no. 8, 1997, pp. 62-76.

18. Michael Herb, *No Representation Without Taxation? Rents, Development and Democracy*, Manuscript: Georgia University, June 2003, p. 4.

19. Symour Martin Lipset, "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy," *The American Political Science Review*, 53,

March 1959, pp. 69-105.

20. Michael Herb, op.cit., p. 7.

21. Michael Ross, op.cit., p. 342.

۲۲. ساموئل هانتینگتون، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۱، ص ۷۵.

23. Ronald Inglehart, "The Resistance of Political Culture," *The American Political Science Review*, 82, December 1988, p. 219.

24. John Clark, op.cit., p. 75.

25. Michael Herb, op.cit., pp. 9-10.

26. Ibid., pp. 10-11.

27. Giacomo Luciani, "Allocation vs. Production States: A Theoretical Framework," in Giacomo Luciani and Hazem Beblawi, (eds.), *The Arab State*, London: Groom Helm, 1990, p. 72.

28. Michael Herb, op.cit., p. 12.

29. Hal Hill, *The Indonesian Economy Since 1966*, Cambridge: Cambridge University Press, 1996, pp. 42-52.

30. Michael Herb, op.cit., pp. 12-13.

31. Ibid., pp. 26-28.

32. Kevin Tsui, "More Oil, Less Democracy? Theory and Evidence from Crude Oil Discoveries," *Manuscript: Department of Economics*, University of Chicago, November 2005, p. 2.

33. Michael Alexee and Robert Conrad, "The Elusive Curse of Oil," *Manuscript*, 2005.

34. Kevin Tsui, op.cit., p. 3.

35- Ibid., p. 4.

۳۶. تیسوئی این رویکرد نسبت به کشف ذخایر را با تکیه بر دیدگاههای مطرح شده از جانب مؤسسه اسپو، اتخاذ کرده است.

37. Kevin Tsui, op.cit., p. 5.

38. Ibid., p. 23.

39. Ibid., pp. 23-24.

40. Ibid., p. 37.